



سوره «انفطار»

در مکه نازل شده، ۱۹ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ①	{۱} آن گاه که آسمان شکافته و گسیخته شود.
وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَثَرَتْ ②	{۲} و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند.
وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ③	{۳} و آن گاه که دریاها شکافته گردند.
وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ④	{۴} و آن گاه که قبرها برانگیخته شوند.
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ⑤	{۵} داند هر نفسی چه پیش فرستاده و چه واپس گذارده.
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ⑥	{۶} هان ای انسان! چه تو را نسبت به پروردگار کریمت فریفته؟
الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ⑦	{۷} همان که تو را بیافرید پس راست آوردت پس بیاراست.
فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ⑧	{۸} در هر صورتی که خواست ترکیبت داد.

شرح لغات:

انفطرت: شکافته شد، گسیخته شد. زمین به سبب رویش گیاه، باز شد. از فطر: چیزی را آغاز نمود، اختراع کرد، پدید آورد.

الکواکب: جمع کوکب: ستاره، برق و شعاع آهن و برافروختگی آن، شدت گرما، شمشیر، آب، گیاه بلند، سرور قوم، کوه، بزرگ از هر چیز. کوکب (فعل ماضی): آهن برافروخت و برق زد.



انتثرت: پراکنده شد، از هم گسیخت، فرو ریخت. افتعال از نثر: چیزی را پراکند و فرو ریخت.

فجرت، مجهول از باب تفعیل: پی در پی راه بازگردید و راه یافت. بندها و موانع از میان رفت.

بعثرت: زیر و زبر شد، برانگیخته گردید.

غرّ، از غرور: فریفته شدن، به خود بالیدن، از خطر و امر مهم غافل ماندن.

أَيّ، اسم شرط، موصول، استفهام، تعجب و تعظیم، صله در میان حرف نداء و الف و لام به الحاق هاء تنبيه: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ.

ركب، از باب تفعیل: چیزی را با کوشش بالای چیز دیگر برآورد و بر آن نهاد، بر اسب همی سوار شد.

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»: اذا، شرط زمان آینده و مشعر بر تحقق پیش آمد ناگهانی است. انفطار، انفعال - قبول و پذیرش - اثر فطر می باشد. از موارد استعمال لغت فطر چنین استنباط می شود که معنای آن شکافته شدن و سر برآوردن است: فطرت، صفات و خواصی است که از درون انسان (نه عوامل خارج) سر برمی آورد. فُطر (به ضم فاء) گیاهی است مانند قارچ که ناگهان از زمین برمی آید. بنابراین چون مقصود از «السّماء» جسم یا اجرام محیط بر ماست، باید عامل و علت طبیعی انفطار آن از خود آن یا باطن آن باشد.

گرچه معلومات و تحقیقات کیهان شناسی با همه پیشرفت هایش، هنوز راجع به پایان جهان یا به هم ریختن وضع موجود نظام کیهان ها نمی تواند مانند قرآن اظهار نظر قاطع نماید، ولی در مسیر این گونه بررسی ها چنین وضع نهایی پیش بینی می شود: از مجموع مشاهدات و محاسبات ریاضی این اصل مسلم شده است که سراسر جهان و کیهان ها پیوسته در حال انبساط است و این انبساط نتیجه قوا و



تغییرات و تحولاتی ست که در عناصر و مواد اولی آن روی می دهد.^۱

آیه ۴۷ سوره الذاریات: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ آسمان را بنیاد نهادیم به نیرویی، و همانا ما گسترش دهنده‌ایم، با تعبیر جامع و صریح، قوا و نیروهای نخستین جهان و گسترش آن را بیان کرده. چون اصل گسترش جهان و دور شدن کهکشان‌ها از نظر قرآن و علم امروز مسلم است، این اصل یا قانون عمومی، شامل مجموعه‌های کواکبی و ماده میان آن‌ها که تشکیل دهنده کهکشان‌ها می‌باشند، نیز هست و باید مجموعه‌های کوکبی داخل آن‌ها نیز پیوسته از هم دور شوند. در نتیجه این انبساط، نیروی ثقل مرکزی کمتر و مدارات وسیع‌تر می‌گردد. به این ترتیب زمانی گرچه بسیار دور خواهد رسید که رشته‌های جاذبه مرکزی کهکشانی خود گسیخته «منفطر» شود، آن چنانکه مجموعه کهکشان‌ها از هم گسیخته و جدا شده‌اند. این از هم گسیختن (انفطار) چنانکه برای هر یک از کهکشان‌ها پیش‌بینی می‌شود برای کهکشان ما یا قسمتی از آن که آسمان فراگیرنده ما می‌باشد روزی پیش خواهد آمد.^۲

۱. دانشمندان کیهان شناس امروز درباره تکامل یا استواری جهان دو فرض مختلف دارند. آن‌ها که جهان را در حال تکامل فرض می‌کنند می‌گویند: اصل ماده جهان متراکم بوده سپس انبساط یافته اکنون در حال تغییر و تکامل است. آن‌ها که جهان را در حال استواری فرض می‌کنند می‌گویند به همین وضع آفریده شده و ماده اصلی آن (نیدروژن) پیوسته به وجود می‌آید و جهان را در حال متعادل می‌دارد. این هر دو گروه در این مطلب اتفاق دارند که مجموع جهان در حال انبساط است (رجوع شود به کتاب «مجموعه علمی جهان» ترجمه احمد بیرشک). (مؤلف)

۲. دانشمندان نجوم امروز از این جهت نمی‌توانند صریحاً وقوع این گونه حوادث آینده را خبر دهند که مبنای تحقیقاتشان مشاهدات و تغییرات و آناری است که از مسافت‌های بسیار دور به وسایل فنی ضبط و بررسی می‌گردد، و از احوال و تغییرات گذشته جهان نیز در حد آثار مشهود کنونی و عناصری که در حال تکوین و تغییر است می‌تواند نظری یا خبری دهند، ولی نسبت به آینده چنین نشانی‌ها و آثار محسوس در میان نیست، زیرا اگر کهکشانی از هم گسیخته شده باشد و ستارگانی در انفجارهای نهایی از میان رفته باشد، یا ماده اصلی



اگر علت طبیعی از هم گسیختگی (انفطار) آسمان‌ها (کهکشان یا منظومه شمسی که ما را فرا گرفته) همین انبساط عمومی جهان باشد، علت به هم پیچیدن و تاریک شدن خورشید ما هم که آیه اول سوره «تکویر» از آن خبر داده نیز همین از هم گسیختن آسمان است. اگر مقصود از آسمان در این آیه: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» همان منظومه شمسی ما باشد، انفطار تعبیر دیگری از به هم پیچیدن و گسیختن خورشید و انکدار ستارگان است که در سوره «تکویر» بیان شده است. بنابراین علت انفطار آسمان همان تکویر (انقباض و به هم پیچیدگی) خورشید می‌باشد.

از سوی دیگر خطوط امواج و عکس‌هایی که از وضع کهکشان‌ها برداشته شده می‌نمایند که کهکشان‌ها در معرض تصادم با یکدیگرند، این‌گونه تصادم‌ها گاهی

→ آن‌ها هم به صورت توده ابر در آمده و به دیگر ابری‌های کیهانی پیوسته است یا آن چنان تغییر و تبدیل یافته که اثری از ساختمان ویران سابق آن‌ها به جای نمانده است و اگر مقداری هم به جای مانده باشد شعاع و موجی از آن‌ها که در معرض مشاهده و ضبط واقع شود در میان نیست. از این رو و از طریق این تحقیقات آنچه می‌توان نسبت به آینده پیش‌بینی نمود، همان مشاهده تغییرات پیوسته کنونی و گذشته و فرض محقق انبساط عمومی جهان است. در کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت» ص ۲۵۰ «تألیف ژرژ گاموف» می‌خوانیم: «پیش از این تاریخ ابرهای مجزایی که امروز در آسمان می‌بینیم و کهکشان می‌نامیم قسمت‌های مختلف جهانی بودند مرکب از ستارگانی که به نحوی یک نواخت توزیع گردیده بودند و باز پیشتر از آن تاریخ خود آن ستارگان به یکدیگر فشرده شده و پیوسته جهان را از گازی سوزان پر می‌داشتند، باز هم اگر در زمان به عقب تر برویم، این گاز را سوزان تر و سنگین تر می‌یابیم...». با این نظر، که اکنون اصل آن مورد اتفاق است، مجموعه جهان از گازهای فشرده‌ای تکوین یافته که سراسر آن پیوسته در حال گسترش است. وضع گسترش جهان را تشبیه می‌کنند به بالُن (بادکنک) که روی آن نقاطی باشد و در آن دمیده شود. هر چه حجم بالُن با دمیدن منبسط تر گردد، نسبت فواصل آن نقاط بیشتر می‌شود. این تشبیه را که برای نمایاندن انبساط و دور شدن کهکشان‌ها از یکدیگر آورده‌اند، انبساط داخلی کهکشان‌ها را نیز می‌نمایند، زیرا با انبساط جرم عمومی جهان، اجرام کهکشان‌ها که به صورت نقطه‌هایی روی بالُن نمایانده شده که همان مجموعه منظومه‌های اختری است، نیز از هم دور می‌شوند. این انبساط که در قسمت‌های سطحی بیشتر از قسمت‌های عمقی باید باشد، ناچار به حدی می‌رسد که رشته پیوند آن قسمتی از منظومه‌ها که نزدیک تر به سطح کهکشان‌ها واقع می‌شوند گسیخته «منفطر» گردد. (مؤلف)



شدید و عمقی است، آن چنانکه قسمتی از دو کهکشان مصادم داخل یکدیگر می‌شوند، گاهی سطحی است که دو کهکشان با هم نزدیک می‌شوند و قسمتی از آن دو با هم برمی‌خورند، چنانکه می‌گویند این‌گونه تصادم سطحی در میان کهکشان‌ها بیشتر پیش می‌آید و در نتیجه این تصادم و وارد شدن نیروی جاذبه متقابل بر یکدیگر، وضع حرکات و نظم ستارگانی که در معرض کشش خارج از مرکز خود واقع می‌گردند آشفته و گسیخته می‌شود.^۱

با توجه به اینکه خورشید و منظومه شمسی ما در قسمتی از محیط کهکشان ما می‌باشد (که به شکل عدسی و ۳۰ / ۰۰۰ سال نوری از مرکز کهکشان دور است) راه احتمال چنین تصادم و از هم گسیختگی آن بیشتر است.

این راه‌ها و احتمالاتی است که علم امروز به سوی وقوع چنین حادثه‌ای که قرآن از آن خبر داده باز نموده است و هر روز انتظار اخبار و آثار دیگری از وضع گذشته و

۱. در کتاب «مجموعه علمی جهان» صفحه ۷۴، زیر عنوان «کهکشان‌های مصادم»، نوشته «رودلف مین کوفسکی» می‌خوانیم: «در برخورد دو کهکشان، نیروی جاذبه ستاره‌ها موجب برهم خوردن نظم حرکت آن‌ها و آشفته شدن ساختمان کهکشان‌ها می‌شود، اما تصور نمی‌رود که در هر یک از ستاره‌ها تغییر محسوس روی دهد. اما باید منتظر تغییر عظیمی در ابرهای غبار و گاز موجود در کهکشان‌ها باشیم...».

هر یک از این سه نظریه: انبساط جهان، انفجار ستارگان، فرضیه احتمالی تصادم کهکشان‌ها، طریقه‌های علمی امروز است که جلوی دید اهل نظر را به آینده‌ای که این آیه «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» خبر داده باز می‌کند. احتمال تأیید نشده دیگر، برگشت انبساط جهان به انقباض است. در کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت» ص ۲۵۴ می‌خوانیم: «اکنون می‌توانیم از خود پرسیم که چه نیروهایی موجب انبساط جهان بوده‌اند و آیا این انبساط روزی متوقف خواهد شد یا تبدیل به انقباض خواهد گردید؟ آیا اشکال دارد که جهانی که در حال انبساط است، باز پس آید و دستگاه کواکب و کهکشان و خورشید و زمین و بشری را که بر روی زمین است درهم فشارد و به خمیری به سنگینی هسته اولیه تبدیل کند؟ تا جایی که جامع ترین اطلاعات ما حکایت می‌کند چنین امری صورت پذیر نیست. در زمانی بسیار دور، در اولین مراحل تکامل جهان که در کار انبساط بود، هر پیوندی که اجزای آن را به یکدیگر می‌پیوست، درگسست. و امروز به تبعیت از قانون جبر (اینرسی) هم چنان بسط می‌یابد. پیوندهایی که گفتیم نیروهای جاذبه بودند که سعی می‌کردند اجزای جهان را از جدا شدن از هم باز دارند». (مؤلف).



آینده و کنونی این جهان بزرگ و اسرار آمیز باید داشت.

«وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ»: با توجه به معانی کوکب، معلوم می شود که این کلمه مرادف با نجم نیست: کوکب به حسب وضع اولی به ستاره فروزان و درخشان گفته می شود و نجم اعم از آن است. اینکه در استعمالات عرفی و عادی به هر ستاره ای کوکب گفته می شود مطابق وضع اولی آن نیست.

در سوره تکویر که تیره شدن نجوم پس از تاریک شدن و به هم پیچیده شدن خورشید بیان شده، معلوم می شود مقصود سیارات است که از خود نور و شعاعی ندارند. در این سوره که «انتثار کواکب» پس از «انفطار آسمان» بیان شده معلوم می شود که مقصود مجموعه ای از خورشیدها می باشد.

انتثار از باب افتعال، دلالت بر قبول یا مبالغه دارد و معنای انتثار از هم گسیخته شدن رشته ارتباط و پراکنده شدن شدید است، مانند پاره پاره و پراکنده شدن دانه های مرواریدی که به یک رشته درآمده باشند. با نظر به ترتیب این آیه با آیه قبل مقصود این است که:

با از هم گسیختن (انفطار) آسمان، کواکبی (خورشیدهایی) که مانند دانه ها در یک رشته به هم پیوسته و منظم گردیده اند، پراکنده گردند. این آیه می رساند که مقصود از سماء در آیه قبل، همان اجرام نورانی (مجموعه خورشیدی) با رشته هایی ست که آن ها را به هم پیوند داده است (نه منظومه شمسی ما).

«وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ»: این اولین یا مهمترین اثری ست که از گسیختن نظامات آسمانی در زمین ظاهر می شود: دریاها آن چنان از جا های خود برکنده و طوفانی می شوند که به همه جا می ریزند و فواصل میان آن ها برداشته می شود. و این در مقدمه حوادث دیگری ست که منتهی به دگرگونی زمین خواهد شد:



«وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ»: بعثت از جای برانگیخته شد (بعث) و غبار فرا آورد (اثار). با توجه به این معنا به نظر می‌رسد که اصل آن، بعث است که حرف آخر اثار (ر) به آخر آن پیوسته و به صورت فعل رباعی درآمده است.^۱

گویا این گونه ترکیب از دو فعل از تصرفات لطیف و بلیغ قرآن در لغت می‌باشد. به مناسبت همین معنای ترکیبی، این فعل به قبور نسبت داده شده است: آن‌گاه که قبور و آنچه از مواد و عناصر زمین که اصول باقی و آثار و اعمال انسان را در بر گرفته، خود برانگیخته و غبار شود، یا سراسر زمین که قبر ابدان و آثار انسان است، دگرگون گردد. آیات: ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ...، وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾ قرینه‌ای است که مقصود از قبور در این آیه، محل‌ها و مدفن‌های خاص نیست.^۲

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»: آن‌گاه که آسمان گسیخته و کواکب پراکنده شد و دریاها درهم ریخت و قبرها از جای برکنده و پراکنده گردید، هر نفسی داند که چه پیش فرستاده و چه پس از خود گذارده است.

نفس انسانی پس از مبدأ هستی، یگانه پدیده‌ای است که در عالم خود در اختیار عمل و صدور آن استقلال دارد. با این استقلال و اختیار است که عملی را با قدرت عقل می‌گزیند و پدید می‌آورد. آن چنانکه همه موجودات معلول خداوند و پیوسته به او هستند و به سوی او باز می‌گردند، اعمال انسان نیز به قانون بقای آثار و تبدل و

۱. این گونه ترکیب دو فعل در کلمات دیگر نیز آمده است، مانند: «بعثت» که از بحث (جستجو کرد) و اثار (پراکنده نمود) و (زلزل) که تکرار زل (لغزید) می‌باشد.

۲. چه، با گذشت زمان و پس از حوادث زمین و آخرین تحولات پیش از قیامت، دیگر اثری از قبور و صورت ابدان اموات باقی نمی‌ماند. از جهت دیگر بسیاری از ابدان مردگان در روی زمین و میان دریاها از میان رفته و یا سوخته و یا خورده جانوران می‌شوند. و تعمیم «القبور» دلالت بر همین دارد که مقصود صورت این قبور نیست. (مؤلف)



ارتباط با علت، به صورتی باقی و ناپیدا پیوسته به منشأ عقل و اختیار انسان است تا روزی آشکارا به او بپیوندد. این روز آن‌گاه است که قشرهای ماده و طبیعت که پرده‌های متراکمی بر آثار و بینش انسان است از میان بروند و موجبات غفلت برداشته شود، آن‌گاه هر نفسی همه آثار و اعمال مقدم و مؤخر خود را به خود پیوسته و آشکارا می‌نگرد.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟!»: این بانگ و ندای انگیزندهٔ ممتد برای هشداری به انسان ناآگاه از خود و مسیر و آثار و اعمال خود است. انسانی که آن چنان فریفتهٔ آرزوها و شهوات خود می‌شود و به آن‌ها چشم می‌دوزد که از خود و مصلحت و سعادت خود چشم می‌پوشد و آن چنان به نقش و نگار اوهام و احلام درونی خود سرخوش است که از جلال و عظمت و نهایت این جهان بزرگ و جهاندار آن غافل گشته است. مای (ما غرَّک)، استفهامی است، صفت رب و اضافه شدن آن به کاف خطاب، برای توجّه به قدرت ربوبی مشهود در وجود انسانی است که پیوسته او را با همهٔ قوای معنوی و جسمی برتر می‌آورد. توصیف رب به کریم - که بخشندهٔ بی‌منت و بیش از استحقاق است - اشعار به این دارد که فیض و امدادش پس از ربوبیت و بیش از آن انسان را فرا گرفته است، و چون انسان مجموعهٔ استعدادها و قوا می‌باشد، اثر کرامتش همهٔ آن‌ها را در هر طریقی که به اختیار خود گزیند و پیش رود کمک می‌نماید. پس این دو صفت ربوبی و کرامت باید انسان را همیشه نگران بدارد نه آنکه مغرور و فریفته شود.

از بعضی از اهل سلوک و عرفان، جواب‌هایی برای این استفهام (ما غرَّک بِرَبِّکَ الْكَرِيمِ؟) نقل شده است که آن جواب‌ها خود غرور انگیز است: بعضی گفته‌اند که: «خداوند در ضمن سؤال، جواب را تلقین نموده که همان کرم پروردگار است». به «فُضِّلَ بن عیاض» گفته شد که چون روز قیامت پروردگارت به پایت دارد و پیرسد:



«ما عَزَّكَ...؟» چه جواب گویی؟ گفت می‌گویم: «پرده‌های آویخته‌ات مرا مغرور داشت». دیگری گفته، می‌گویم: «نیکی‌هایت، یا حلمت». بیشتر مردم، دنیا را موجب غرور می‌پندارند. هیچ یک از این اندیشه‌ها و جواب‌ها نه درست است و نه موجب غرور. چگونه کرامت پروردگار موجب غرور است با آنکه چنانکه گفته شد، ربوبیت و کرامت خداوند و آثار این دو صفت موجب نگرانی است. گویا آن‌ها که این عذر و جواب را پیش آورده‌اند، صفت کرم را با عفو و صفح مرادف دانسته‌اند. چه پرده غرور انگیزی خداوند آویخته؟ با آنکه به وسیله عقل و آیات، هر پرده‌ای را از میان برداشته است. چگونه نیکی‌ها، یا حلم پروردگار، غرور آور است، با آنکه دیدن نعمت‌ها و الطاف او چشم بینش را باز می‌کند. و چگونه این دنیا غرور انگیز است، با آنکه همه چیز و سراسر آن عبرت انگیز است. این جواب جویی‌ها در صورتی است که «ما عَزَّكَ» استفهام باشد، و اگر چنانکه ظاهر است انکاری و تعجبی باشد، نظر به این است که هیچ‌گونه منشأ غروری بیرون از وجود انسان نیست، فقط منشأ غرور انسان، از سوء اختیار و جهلش می‌باشد.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که گاه تلاوت این آیه فرمود: «عَزَّهْ جَهْلُهُ»: «جهلش او را مغرور داشته است».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گاه تلاوت این آیه، هر عذر و حجتی را در مقابل این استفهام «ما عَزَّكَ؟...» رد نموده و انسان را به غرورش نکوهش می‌کند و الطاف و نعمت‌های پروردگار کریم و پرده‌پوشی‌هایش را می‌نمایاند، و به اطاعتش می‌خواند. سپس می‌فرماید: «به راستی می‌گویم این دنیا نیست که تو را مغرور نموده، تو هستی که به دنیا فریفته شده‌ای. همانا دنیا پندهای عبرت انگیزش را به تو آشکارا نمایانده و یکسان به تو اعلام خطر نموده است. همین که از بلاها و مصایبی که به جسمت و ناتوانی که در قوت فرود می‌آید، پیوسته تو را به آینده آگاه می‌نماید، دنیا راستگو و با وفاتر از آن



است که تو را به دروغ دچار کند و یا مغرورت بدارد. و چه بسا ناصح این دنیا که پیش تو متهم است و خبر دهنده راستگوی آن که مورد تکذیب تو است. اگر بخواهی دنیا را در درون خانه‌های خراب و دیوارهای تهی شناسی، از جهت تذکر نیک و پند رسا آن را بسان دوست دلسوز و بی تاب به خودت می‌یابی. وه که چه نیکو سرایی است برای کسی که به سرای داری آن دل ندهد. و چه خوب منزلگاهی است برای کسی که آن را وطن نگزیند. همانا فردا سعادتمندان به سبب دنیا همان گریزندگان امروز از آنند... کلام ۲۲۲ از نهج البلاغه».

«الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ»: این آیه، مبین صفت رب و کرمش در تکوین و تکمیل انسان می‌باشد که در چهار مرحله خلق، تسویه، تعدیل و ترکیب آشکار شده است. «خلق»، آفرینش ماده مستعد و مایه اولی حیات است. «تسویه» (از باب تفعیل) پیوسته جور و یکسان گرداندن قوا و غرایز و مشاعر و اعضا با یکدیگر و با محیط خارج می‌باشد. «فعدلک» (به تخفیف دال) خبر از کمال آراستن پس از خلق و تسویه و قبل از ترکیب صورت است. می‌شود که به معنای عدول (مانند عدل الطريق) باشد: تو را از مسیر طبیعی خلق و تسویه به سوی دیگر برگرداند. معنای اول بیان کمال اعتدال و آراستگی قوا و استعداد های انسان است که شعورهای عالی و عقل انسانی از همان اعتدال کامل، برمی‌آید. معنای دوم، عدول از تحولات تدریجی خلق و تسویه به صورت برتر یا استعداد برای ظهور آن است. بنابراین معنا، فعل «فَعَدَلَكَ» بیان دیگری است از انشاء خلق دیگر که در آیه ۱۴ «مؤمنون» پس از ذکر اطوار نطفه و تحولات آن با «ثُمَّ»، بیان شده است: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...». و تعبیر آیه ۳۷ «کَهِف»: «... ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا» اشاره به همین طور ناگهانی است که پس از تسویه یا با آن، به صورت مردی آراسته درآمده است. در



آیات ۷، ۸، ۹ «سجده» پس از بیان آغاز خلقت انسان از گل، آن‌گاه قرار دادن و پدید آوردن نسل او را از آب چکیده، از تسویه و نفخ روح خداوندی و پدید آمدن مراکز درک انسانی خبر می‌دهد: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ﴾. این همان تحوّل و جهش و برآمدن به صورت پدیده‌ای برتر از مسیر طبیعی و تدریجی است. در آیه ۲۹ «حجر» پس از بیان خلقت انسان از گلی تیره و آماده، و آیه ۷۲ «ص»، چنین بیان نموده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾. این دو آیه به‌خصوص، صریح در اطوار تکامل انسان در ظرف طبیعت، مانند تکامل در ظرف رحم و محیط محدود و مشهود آن می‌باشد. تکامل سریع جنین در رحم، نمایاننده اطواری است که در مسیر تکامل، در زمان‌های دراز و در رحم وسیع خلقت پیش آمده و گذشته است. چنانکه از تعبیر بیان آیات معلوم می‌شود، تسویه - که معنای آن تغییر و تبدیل اعضا و غرایز و یکسان و هماهنگ شدن با یکدیگر و انطباق با محیط است - محرک تکامل و واسطه جهش به سوی حیات برتر و تعدیل قوای باشد.^۱

۱. لغت تسویه، برای نمایاندن چگونگی اطوار گذشته حیات انسان و تطبیق پیوسته قوا و غرایز و جوارح با حواصی و محیط، از لغات و اصطلاحاتی که علمای زیست‌شناسی برای رساندن این معنا به کار می‌برند رستار و جامع‌تر است، زیرا اصطلاحاتی که مانند انتخاب طبیعی و تطبیق با محیط اگر دو اصل درستی باشد، معنای وسیع و عمیق تسویه را نمی‌رساند.

محرک تکاملی که در موجود زنده است و همچنین تغییر پیوسته‌ای که در محیط خارج است، موجب تغییرات و ناهماهنگی در ساختمان درونی و اعضا می‌گردد و اصل تسویه که منشأ هماهنگی و انطباق است، غرایز و اعضا و صفات را هماهنگ و منطبق می‌نماید و موجود زنده را به سوی تکامل پیش می‌برد. در این میان هر موجود زنده‌ای که قدرت تسویه‌اش متوقف شود، از مسیر تکامل خارج شده و منقرض می‌شود و آنکه قدرت حیات و تسویه‌اش بیشتر و صفت ربوبی و کرم پروردگار در آن وافرتر باشد، همی پیش می‌رود و قدرت مقاومتش در برابر عوامل متضاد افزوده می‌گردد و هر چه در مدارج حیاتی بالاتر درمی‌آید، به ثبات و اعتدال می‌گراید و به آخرین حد اعتدال می‌رسد. و آن‌گاه که با تحوّل ناگهانی و جهش به صورت انسانی درآید، از



بنا به قرائت تشدید در فعل «فَعَدَّلَكَ» منظور تعدیل های پیوسته گذشته در قوا و استعدادها می باشد تا آنکه به آخرین مرتبه تعدیل برآمده است.

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»: فِي أَيِّ صُورَةٍ، متعلق به «رَكَّبَكَ»، «ای»، استفهام تعجبی. «ما»، زائده و اشعار به ابهام دارد. پیوست ما به «صورة» نکره و فعل «شاء» که خواست برتر از اسباب طبیعی را می رساند، و تقدّم ظرف «فی ای» و فعل «رَكَّبَكَ» که دلالت بر پی در پی برآوردن دارد، بیانی اعجاب انگیز و اسرارآمیز از پیچیدگی صورت ترکیب یافته انسان است: در صورتی بسی مهم و اسرارآمیز؟! که خواسته است تو را ترکیب نموده، یا برآورده است.

می شود که «ای»، شرطیه و فعل شرط به قرینه جزای محذوف باشد: در هر صورتی که خواسته تو را برنهد، برنهاده است. به این ترتیب این آیه، عطف بیان برای آیه قبل است: تو را آفرید، پس از آن تسویه، آن گاه تعدیل کرده، این چنین در

→ تصرفات محیط و عوامل آن می رهد و خود متصرف در محیط و تسخیر کننده قوای طبیعت می شود. تحولات ناگهانی و نامسبق در صفات و خواص افراد عضو داران و فصل های در میان انواع متنوع، که از آن به جهش (موتاسیون) تعبیر می کنند، اکنون مورد نظر یا پذیرش علمای زیست شناسی می باشد و برای اثبات آن، آثار و شواهد بسیاری در تحولات صفات و انواع یافته اند. با نظریه جهش، آن گونه پیوستگی انواع که در آغاز پیدایش نظریه تکامل انواع تصور می شد، رد شده است و بعضی از اشکالات تکامل پیوسته که مهمتر از همه همان فواصل انواع می باشد، از میان رفته است. مشهودترین تحوّل ناگهانی، جهش در فاصله میان ترکیبات غیر آلی و ترکیبات حیاتی، آن گاه در میان غرایز حیوانی و قوای انسانی و عقل می باشد. نخستین جهش بروز حیات در ترکیبات غیر آلی بوده است که پس از آن موجود زنده از جهت تسخیر قوا و تغذیه و نمو و تولید و سمت یابی و تنظیم ساختمان، یکسره از دیگر پدیده ها جدا شده و طریق تکامل پیش گرفته است. پس از آن جهش اولی و در فواصل تکامل انواع، جهش هایی پیش آمده تا به سر حد عالی اعتدال قوا و استعدادها و غرایز و عواطف و اعضا رسیده است.

آخرین جهش به سوی عقل و اختیار بوده است که در اصطلاح قرآن، خلق دیگر و نفخه روح وابسته به مبدأ حیات می باشد. پس از این، تکامل به اختیار و تصرف و تدبیر عقل درآمده و از محکومیت عوامل طبیعت جسته و حاکم بر قوای آن گردیده است. (مؤلف)



صورتی که خواسته برآوردت یا ترکیب نمود. می شود که جمله «فِیْ اَیِّ صُورَةٍ» متعلق به فعل «فَعْدَلُکَ»، و «رَکَّبَکَ» عطف به آن باشد که از جهت شدت اتصال حرف عاطفه نیامده است: تو را در آن صورتی که خواسته تعدیل نموده برآورده است. چون «صورة» نکره موصوفه و مقصود یک صورت است، معنای ترکیب «رَکَّبَکَ» برآوردن و سوار کردن می باشد، نه به هم آمیختن و پیوند دادن که باید در میان چند چیز باشد. می شود که عنصر دیگر ترکیب، شخصیت ثابت انسان باشد که ضمیرهای خطاب متوجه به آن است، با توجه به ظرفیت صورة و کلمات اَیِّ و ما «فِیْ اَیِّ صُورَةٍ ما...» معنای آیه چنین است: «تو را ای انسان در صورتی بس مهم و مرموز که مورد مشیت پروردگار کریم است بر آورده است». آن صورت نمی توان آخرین صورت و فصل انسانی باشد، زیرا فصل اخیر در ظرف ترکیب در نمی آید. آن صورتی که پایه ترکیب نوع یا فرد است، باید همان خواص و آثار نوعی و صفات و محصولی از مکتسبات گذشته باشد که به وراثت و به صورت مؤثر و مرموز در نطفه آشکار و محقق می شود و آن گاه صورت نفسانی و بر طبق آن، صورت جسمانی از آن پدید می آید.

کتابخانه آنلاین «طالقانی روزمانه ما»
مؤید این مقصود حدیثی است از حضرت رضا (ع) و او از پدرانش و از رسول

اکرم ﷺ :

«آن حضرت به مردی گفت: برایت چه تولد یافته؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا چه باید باشد، یا پسر است یا دختر. آن حضرت فرمود: به چه کسی شبیه است؟ آن مرد گفت به چه کسی باید شبیه باشد؟ یا شبیه پدرش هست یا مادرش. آن حضرت گفت: چنین مگو، همین که نطفه در رحم استقرار یافت، خداوند هر نسبیتی را که میان آن و آدم است حاضرش می نماید، مگر این آیه را خوانده ای: «فِیْ اَیِّ صُورَةٍ ما شاء رَکَّبَکَ». یعنی هر صورتی که بین تو و آدم است.»



با نظر به ترتیب و تعبیر این آیه، پس از خلق اولی انسان و تسویه‌های پیوسته، استعدادها و قوای انسانی تعدیل گشته و آماده برای بروز عقل و اختیار که فصل اخیر انسان است شده آن‌گاه در مسیر تکامل در آمده است و آنچه از صفات و آثار اکتسابی، صورت بقا یافته است، به وراثت در نسل باقی و منتقل شده است، آن‌گاه با ترکیب‌های پی در پی صورت باقی و برآمدن به آخرین صورت، شخصیت جدیدی پدید آمده است.^۱

۱. علم زیست‌شناسی و وراثت با دقت‌ها و تجربیات حسی تا آنجا پیش رفته که به اسرار و رموز حیرت‌انگیزی از توارث خواص و صفات رسیده است. این علم هزارها خواص و صفات را در نقطه‌های بسیار ریزی (ژن) نشان می‌دهد که در طول نخ‌های بسیار نازک (کروموزوم) قرار گرفته‌اند. این رشته‌ها آن‌گاه که به صورت شبکی به هم پیچیده است همان هسته یاخته می‌باشد. همین که نطفه که ترکیبی از یاخته نر و ماده است در رحم قرار گرفت و الیاف نرینه و مادینه به هم پیوستند و به دور هم پیچیدند، نخستین هسته شبکی شکل سلول جدید را تشکیل می‌دهند، آن‌گاه رشته‌های باریک آن از هم در طول جدا و تقسیم می‌شوند و در دو نقطه مقابل به شکل هسته‌های جدید دیگر در می‌آیند و یاخته مانند خود را می‌سازند و پیوسته با تصاعد عددی افزایش می‌یابند تا آنکه صورت کامل موجود زنده را پدید می‌آورند. به این ترتیب صورت نفسانی و بدنی موجود زنده با همه خواص و صفات، ترکیبی از سلول‌های بسیار و متنوع است که از هسته سلول اول برآمده، و آن هسته از رشته‌ها (کروموزوم‌ها) ی مرکب از نر و ماده ساخته شده است که نسخه بسیار مرموز و مترامی از هزارها صفات و آثار ثابت پدران و مادران است. و قسمی از آن خواص و صفات در نقطه‌ها (ژن‌ها) متمرکز و انباشته شده است که پدید آورنده صورت‌ها و محرک اصلی تولید و تقسیم می‌باشند. این نقطه‌ها (ژن‌ها) ی هم شکل و محدود که در ۴۸ تار سلول انسان جای گرفته‌اند و این همه خواص و صفات را در بردارند چیست؟ هنوز نظر علمی انسان‌های کنجکاو به جواب آن نرسیده است.

محققین بیش از این نرسیده‌اند و نظر نمی‌دهند: که هر یک از این‌ها وارث و حامل قسمتی خاص از صفات و آثارند که با تقسیم مساوی آن‌ها به وسیله تارها (کروموزوم‌ها) به نسل‌های جدید منتقل می‌شوند و سبب اینکه صفات توارثی متفاوت است و گاهی مولود شباهت ظاهری به پدران و مادران نزدیک خود ندارد، آن است که هنگام آن تقسیم، تارها به دور یکدیگر می‌پیچند و یا تا می‌شوند، و به این طریق «ژن‌ها» تغییر جا و تغییر وضع و صفات می‌دهند. و جهش‌هایی که در صفات و خواص روی می‌دهد و منشأ وراثت ندارد، مربوط به تغییرات و تحولاتی است که در درون ناپیدی آن‌ها (تغییرات ایزومری در مولکول‌های ژن) رخ می‌دهد.



در همه این اطوار آشکارتر از هر چیز صفت ربوبی پروردگار است که پیوسته این زنده متحرک را برتر می آورد، و صفت کرامت است که آن را از هر جهت امداد می کند. این نظام عظیم، و پیوستگی آسمان و کواکب و زمین با منابع و دریاها، برای ظهور صفت ربوبی در چنین موجودی می باشد که باید در راه تکامل عقل و عمل پیش رود.

همین که عقل ها به کمال ممکن و اعمال به آثار باقی رسید، این نظام آسمان منفطر و کواکب آن منتشر و دریاها منفجر و این عالم دگرگون می شود و انسان در محیط اعمال و از عالم دیگر سر برمی آورد: «وَعَلِمْتَ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ».

→ در حقیقت همه صفات و خصایص از اجزایی برمی آید که در اعماق نقاط ریز (ژن ها) نهفته است و نقاط (ژن ها) در صورت دادن به موجودات زنده مانند هسته اتمی در مواد غیر آلی می باشند، هم چنان که خواص و اشکال مختلف اجسام را اختلاف بارهای الکتریکی اتم پدید می آورد، اختلاف صفات و صور موجودات زنده از اختلاف و تفاوت ساختمان داخلی ژن ها که بسیار مرموزتر و پیچیده تر از هسته اتمی اجسام غیر آلی است، پدید می آید.

این مطلب را بهتر آنکه مستقیم از بیان دانشمند نامی «ژرژ گاموف» دریابیم: «در حقیقت اگر از یک طرف دوام قابل ملاحظه ژن را که خواص هر نوع را بدون انحراف در طول هزاران نسل منتقل می سازد و از طرف دیگر تعداد بالنسبه کم اتم هایی را که ژن را تشکیل می دهد در نظر بگیریم، به ناچار این فکر را می پذیریم که ژن بر طبق نقشه قبلی منظمی ساخته و پرداخته شده که در آن هر اتم یا هر دسته از اتم ها، در محلی که قبلاً برای آن تعیین شده قرار گرفته است. پس به نظر می رسد تفاوت های بین خواص ژن های مختلف که در تفاوت های خارجی بین موجودهای مختلف منعکس و ظاهر می شود و صفات و خصایلی که ژن ها موجب هستند نتیجه اختلاف در طرز توزیع اتم ها در داخل ژن ها باشد». (نقل از «کتاب یک، دو، سه، بی نهایت» ترجمه بیرشک). آنچه در اینجا آورده شده نمونه بسیار اندکی از نتیجه مطالعات و دقت های عده بسیاری از علمای زیست شناسی و علم وراثت «ژنتیک» است که همه آن ها خلاصه می شود در بیانی سراسر اعجاب و حیرت انگیز و احاله به مشیت خداوند: «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ؟!» و آنچه اکنون در ظهور صفات و خواص بی شمار گذشتگان را به صورت نقطه ها (ژن ها) در تقسیم طول تارها (کرموزوم ها) هنگام قرار گرفتن نطفه و پس از اختلاط و اتحاد یاخته های نر و ماده، دریافته اند، مطابق است با بیان حدیث نبوی از حضرت «رضایعلیه السلام» که ترجمه آن در متن ذکر شده: «ان النطفة اذا استقرت فی الرحم احضرها الله کل نسب بینها و بین آدم». (مؤلف)